بسم‌الله الرحمن الرحيم

# مقدمه

اخبار لاسَبَق را بررسی کردیم از هیچ‌یک از چهار دلیل که بررسی شد حرمت استفاده نمی‌شد و در دلالتش بر حرمت قاصر بود.

# دلیل پنجم

دلیل پنجم که در مکاسب هم متعرض شده‌اند ادله حرمت لعب و لهو و باطل هست در بعضی از روایات در بحث قمار آمده که «**كُلَّمَا أَلْهَى عَنْ‏ ذِكْرِ اللَّهِ‏ فَهُوَ مَيْسِرٌ**»[[1]](#footnote-1) یا در ذیل بعضی از روایاتی که خواندیم، بعدازاین که مبحث قمار را مطرح کرده‌اند، آمده این‌ها باطل است که از باطل باید اجتناب کرد و ‌فرموده که اگر روزی امور حق و باطل را تفکیک کنند قمار در کجا قرار می‌گیرد و در جواب گفته‌اند در باطل، پس‌ازاین جهت حرام است.

ادله‌ای که به بیانات مختلف در تحریم لعب یا عنوان لهو یا عنوان باطل واردشده با تفاوت این بیان‌ها و موضوعات شامل بحث مسابقات بدون آلات و بدون رهان هم می‌شود این‌ها‌ امور باطل است، یا لهو و لعب است و حرام می‌شود. این هم دلیل پنجمی است که می‌شود اقامه کرد و مرحوم شیخ هم در مکاسب به این دلیل اشاره‌ای فرموده است.

## مناقشه در دلیل پنجم

در مقام بررسی این دلیل هم می‌توان به دو مناقشه اشاره کرد؛

1. مناقشه اول اینکه در صدق باطل به‌خصوص و حتی لهو و لعب در همه موارد سباق بدون رهان و به غیر آلات تردید است، لااقل این است که مواردی از مسابقات بدون آلات و بدون بردوباخت و رهان عرفاً لهو یا باطل تلقی نمی‌شود اینکه بین خودشان مسابقه گذاشته‌اند و آلات قمار و بردوباخت هم نیست بلکه برای غرض عقلایی است مثلاً برای سلامتی‌شان کوه‌نوردی می‌کنند، یا کتابی را مطالعه کنند یا برای سلامتشان قله‌ای را درنوردند، این‌ کارها غرض عقلایی هم دارد و صدق باطل نمی‌کند چون اینجا نه پولی ردوبدل می‌شود نه مالی از کیسه کسی بی‌جهت بیرون می‌رود و آلات قمار و شطرنج و این‌ها هیچ‌کدام نیست و غرض عقلایی هم دارد.

قطعاً در خیلی از موارد این باطل صدق نمی‌کند و شاید هیچ جا صدق نکند و لهو و لعب هم شاید حداقل در بعضی موارد صادق نباشد و به‌عبارت‌دیگر همه مواردی که دو قید بردوباخت و آلات قمار -که در ادله بیشتر موردتوجه بود- نیست، حتی اگر سرگرمی باشد باطل تلقی نمی‌شود؛ و حداقل در بعضی از موارد لهو و لعب هم صادق نیست. اگر نگوییم که کلاً از مصداقیت باطل و لهو و لعب خارج است. بعید نیست بگوییم این مصادیق مطلقاً باطل نیست و جایی هم که اغراض عقلائیه دارد، لهو و لعب هم نیست. اگر هم نگوییم مطلقاً باطل نیست حداقل در خیلی از موارد باطل نیست.

پس جایی که بردوباخت نیست و مالی ردوبدل نمی‌شود آلات قماری در کار نیست. شاید مطلقاً بتوانیم بگوییم باطل و لهو و لعب نیست لااقل در بعضی از موارد که اغراض عقلایی واضح و روشنی دارد قطعاً باطل و لهو و لعب نیست.

و لذا مفهوم باطل با لهو و لعب تفاوتی دارد به نظر می‌آید حتی جاهایی که برای سرگرمی هست و بردوباخت نیست و آلات قمار هم نیست ممکن است لهو باشد، ولی شاید نشود گفت باطل است.

خیلی هم بخواهیم مماشات کنیم باطل و لهو و لعب برخی از این موارد را حتماً شامل نمی‌شود، مثلاً مسابقه‌ای که رهان و آلات در آنجا نیست مصداق لهو و لعب نمی‌شود، جایی که کار عقلایی است و اغراض عقلایی وجود دارد بردوباخت و آلات قماری هم در کار نیست در برخی از موارد قطعاً باطل و لهو و لعب نیست اگر نگوییم کلاً باطل نیست.

این نکته اول است که صدق این عناوین سه‌گانه لهو و لعب و باطل به‌طور مطلق بر همه مواردی که مسابقه بدون رهان و بدون آلات است محل تردید است بلکه در برخی از موارد روشن است که صدق نمی‌کند و لذا دلیل اخص از مدعا می‌شود. اگر نگوییم که باطل هیچ جا صدق نمی‌کند لااقل بعضی از موارد صدق نمی‌کند و دلیل اخص از مدعا می‌شود.

سؤال: نمی‌شود بگوییم لهو و لعب همان باطل است؟

جواب: ارتباطی باهم ندارند باید روی این‌ها کارکرد ظاهر بعضی از روایات این است که کل لهو و لعب را باطل تلقی می‌کند بعضی هم این‌طور نیست شاید هم دو اصطلاح داشته باشد.

گفتیم لهو و لعب دو اصطلاح دارد یک اصطلاح خاص و یک اصطلاح عام دارد. اصطلاح خاص آن با قطع‌نظر از اغراض اخروی است همین افعال دنیوی با نگاه عقلایی عادی، این‌ افعال به افعال جدیه و افعال لهو و لعب تقسیم می‌شوند که اغراض عقلایی دارد یا اغراض عقلایی ندارد، با تفاوتی که در لهو و لعب است که آن‌هم جای خود را دارد.

این اغراض عقلایی، جدیه و اغراض لعبیه می‌شود؛ و لذا همه کارهایی که در دنیا است با قطع‌نظر از شرع و اهداف الهی به دو قسم تقسیم می‌شوند؛ لعب یا لهو در اینجا با معنای خاص است سرگرمی‌ها و بازی‌ها و افعالی که به لحاظ عرفی اغراض عقلایی ندارد اما اصطلاح عامی دارد و کل آنچه در این دنیا انجام می‌گیرد باملاحظه اهداف اصلی از زندگی که **«إلا لیعبدون»** باشد، همه این‌ها هنگامی‌که در راستای عبادت و آرمان‌های الهی نباشد به لهو و لعب و امثال این‌ها مبدل می‌شود. در این نگاه مفهوم لعب و لهو شمولی پیدا می‌کند که افعال جدیه و غیر لهویه به معنای اول، مشمول معنای دوم می‌شود. برای اینکه افق دید را بالاتر برده است و پای اغراض اساسی زندگی را به میان می‌کشد و می‌گوید هر غرضی که شما تعقیب می‌کنید و هر فعلی که برای هدفی انجام می‌شود اگر متصل به آن هدف نشود لعب می‌شود.

«**أَنَّمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُر**» (حدید/57) لهو لعبی که در این آیه شریفه و چندین آیه آمده است که گاهی لهو دارد گاهی لعب دارد و گاهی هر دو را دارد و در برخی جاها حصر هم دارد «**أَنَّمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا**» با تعابیر مختلفی که در قرآن آمده است، با اصطلاح دوم است یعنی لهو و لعب بالمعنی العام و باملاحظه اغراض عبادی و اغراض دینی است. این دو معنایی است که قبلاً گفتیم.

## اقسام لعب

دو معنای عام و خاصی که عرض کردم می‌توان به شکل دیگری تقریر کرد که دو قسم لعب داریم:

- لعبٍ علی الاطلاق

- لعب نسبی

 این تقریر دیگری از این دو معنا است.

لعب علی الطلاق یعنی این که اغراض اخروی را به میان آوریم یا نیاوریم این لعب است مثل بازی‌هایی که بچه‌ها انجام می‌دهند.

و لعب نسبی داریم آن‌وقت دایره‌ لعب نسبی شمول پیدا می‌کند. لعب نسبی این است که ممکن است خود فی حد نفسه لعب نباشد ولی وقتی باهدف بالاتری بسنجیم سرگرمی و بازی می‌شود و این اختصاص به آنکه در قرآن دارد نیست. معنا باز اعم می‌شود یعنی در همین دنیا هم کسی که مثلاً دارای استعداد یا دارای یک زمینه است و می‌تواند مراحل بالایی را ببرد و سرگرم چیزهایی مثلاً خریدوفروش شده است، می‌گوییم مشغول بازی است.

مرحوم ملاصدرا به حال بوعلی سینا تأسف می‌خورد می‌گوید شأن ایشان اجل از این بود که خود را مشغول به طب و علوم این‌گونه کند، او باید شأن حکیم الهی داشته باشد و در حکمت الهی و علوم الهی فقط باید کار کند و تأسف می‌خورد به اینکه چرا بوعلی خود را مشغول به طب و طبیعیات و مسائلی از این قبیل کرد آن استعدادها باید در علوم الهی مصروف شود؛ یعنی این نسبی است وقتی از ملاصدرا بپرسند، می‌گویند این که قانون می‌نویسد و در طبیعیات کار می‌کند یک نوع بازی است؛ یعنی ظرفیت او و چیزی که می‌توانست انجام دهد را باکار بالاتر که مقایسه کنند لعب می‌شود.

لهو و لعب که اینجا صدق می‌کند نسبی است؛ بنابراین لهو و لعب با تفاوتی که این دو مفهوم دارد یک معنای علی الاطلاق دارد، یک لهو و لعب نسبی دارد که هر کاری ولو اغراض عقلایی دارد و لعب مطلق نیست ولی در قیاس با یک هدف بالاتر یک نوع سرگرمی می‌شود. قرآن می‌گوید که در مقایسه با اهداف بلند، کل زندگی دنیا اگر آن هدف پرتویی بر آن نیفکند لهو و لعب می‌شود.

و لذا معنای اول مقابل بقیه اعمال لعب مطلق می‌شود، ولی در معنای دوم کل عملٍ جدیٌ به یک لحاظ و لهوٌ لهویٌّ با قیاس به آنکه بالاتر از او است سلسله‌مراتب پیدا می‌کند؛ و در شرع می‌گوید همه آنچه اینجا انجام می‌گیرد در قیاس باهدف بلند، لهو و لعب است. در معنای نسبی این‌گونه می‌شود از این حیث لهو است که این را از آن بالاتر بازمی‌دارد لعب است برای اینکه در عمق که نگاه کنیم یک غرض عقلایی جدی ندارد برای اینکه سعادت ابدی پیش روی او است و با این گره نخورده است.

باید ببینیم لهو و لعبی که در روایات یا آیات استفاده می‌شود به چه معنا است آنجایی که آیات قرآن می‌گوید «**أَنَّمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ**» قرینه داریم که مقصود لهو و لعب نسبی است که حتی شامل امور عقلایی با قیاس به امور بالاتر هم می‌شود ولی اگر جایی قرینه خاصی نباشد و همین‌طور بگوید لاتلعبوا یا دعِ الصبی با سبع سنین و جاهایی که لهو و لعب در کلمات شارع آمده و قرینه‌ای می‌گفت. ظهور این در معنای مطلق و لعب آن است که لعب علی الاطلاق است در مقابل امور جدی است نه آن شکل نسبی ظهور اولیه.

سؤال: واقعاً لهو نیست تشبیه است؟

جواب: شما می‌گویید «أَنَّمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ» می‌شود گفت نوعی بازی است ولی معنای این شکلی مانعی ندارد، استعمال در این معنا می‌شود به لحاظ اینکه به نسبت می‌شود. این مجاز است یا حقیقت؟ ممکن است بگوییم مجاز است تشبیه یعنی اینکه این را تشبیه به بازی می‌کند می‌گوید خود بازی است، خلاف است که بگوییم چیزی اینجا مقدر است اصل عدم تقدیر است اینکه شما می‌فرمایید: «أَنَّمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا» یعنی اصل عدم تعبیر و عدم تشبیه است و لذا تشبیه نفی می‌شود فقط این می‌ماند که به نحو حقیقت است یا مجاز؟ اینجا با اصالة حقیقت نمی‌شود گفت که این حقیقت است چون معنا معلوم است ولی کیفیت اراده معلوم نیست نمی‌شود **«اصالة الحقیقه»** جاری کرد و لذا این معنا هست که یا مجاز است یا حقیقت، تشبیهی نیست. اصل عدم تطبیق است.

اینجا تشبیه می‌کند که کارهایی که شما انجام می‌دهید مثل بازی‌های کودکان است، یا واقعاً می‌گوید بازی یا لهو و لعب است.

عرض ما این است که اصل عدم تقدیر ادات تشبیه می‌گوید واقعاً لهو و لعب است منتها اینکه لهو و لعب را می‌گوید، واقعاً هست، اینکه به نحو مجاز است یا حقیقت؟ یک داستان دیگر است یا واقعاً مفهوم لعب و لهو را به این اطلاق می‌کند، اطلاق لهو و لعب بر این نمی‌شود با معنای اول باشد حتماً باید معنای نسبی باشد مسئله به این شکل درست می‌شود. البته این نکته را هم هست که تمام آنچه در این دنیا به‌عنوان لهو و لعب به شمار آمده است با یک هدف‌گیری تفاوت پیدا می‌کند وقتی‌که وصل به آن هدف قربی شد همان جد می‌شود، درواقع انگیزه آن هدف، چهره و شاکله فعل را عوض می‌کند. این هم به خاطر نقشی است که نیت و این‌ها در مسائل دارد.

یقین داریم که معنای مطلق نیست برای این‌که معنایی که عرف علی الاطلاق می‌گوید چیز لهو یا لعبی است کارهای معینی است به معنای مطلق ‌همه شئون زندگی لهو و لعب است و لذا چون قطع داریم و به معنای نسبی به‌کاررفته است. **«أما علی نحو المجاز او علی نحوالحقیقة».**

اگر اصل تشبیه باشد باید ادات تشبیه و این‌ها مقدر باشد که اصل عدم تقریر آن است. البته تعیین اینکه حقیقت است یا مجاز با **اصالة الحقیقة** اینجا نمی‌شود چون برای همان نکته‌ای که چند بار عرض کردیم، اصول لفظی است. ازجمله **اصالة الحقیقة** برای تعیین مراد است نه تعیین کیفیت اراده که مرحوم آخوند در کفایه داشت. اگر جایی گفت اسد و نمی‌دانیم به معنای شیر است یا به معنای رجل شجاع است، **اصالة الحقیقه** می‌گوید به معنای شیر است؛ اما اگر می‌دانیم اسد معنای رجل شجاع است منتها نمی‌دانیم استعمال آن به نحو حقیقت است یا مجاز، اینجا **اصالة الحقیقة** جریان ندارد **اصالة الحقیقة** با اصول لفظیه برای تعیین مراد است درجایی که مقصود را نمی‌دانیم این است یا آن حقیقت مقصود است نه برای تعیین کیفیت اراده، درجایی که مقصود و مراد را می‌دانیم منتها کیفیت را نمی‌دانیم. اینجا دیگر **اصالة الحقیقة** جاری نمی‌شود ولی معنا، معنای جدیدی است که با آن متفاوت است؛ و شاهد آن این است که با قطع‌نظر از اصطلاح قرآنی در خود عرف هم کلمه بازی و لهو و این‌ها گاهی به معنای نسبی به کار می‌رود یعنی کار خیلی جدی است. می‌گویند طرف خود را به چیزهایی سرگرم کرده است یا بازی می‌کند، کار مهم‌تری وجود دارد ولی او اولی و اهم را ترک کرده است و مشغول به ادنی شده است خود را سرگرم چیزی کرده است که ارزشی ندارد.

اولاً: گفتیم ادله‌ای که می‌گوید باطل، یا لهو و لعب و این‌ها را منع می‌کند، ممکن است کسی بگوید این مسابقه به غیر رهان و آلات را می‌گیرد در این تردید کردیم که این عناوین بر همه موارد مسابقه به غیرآلات و رهان بشود. اگر نگوییم جایی را نمی‌گیرد -که آن را ادعا نمی‌کنیم- لااقل برخی از موارد این داخل عناوین باطل و لهو و لعب نیست؛ و مقصود از لهو و لعب اینجا طبعاً معنای مطلق است و معنای نسبی نیست. هذا اولاً که دلیل اخص از مدعا است.

 ثانیاً: ادله‌ای که بر حرمت باطل یا لهو یا لعب به‌طور مطلق دلالت کرده است اگر دلیل تامی باشد -فی‌الجمله شاید برخی از آن تام باشد- باید بگوییم همه آن‌ها اطلاق ندارد و اطلاق آن قطعاً مراد نیست بعضی از ادله داریم که احتمالاً ظهور در این داشته باشد که از مطلق لهو و لعب و باطل نهی می‌کند، ولی از خارج ما اطمینان داریم که اطلاق مراد نیست، برای اینکه یقین داریم که مطلق لهو و لعب و باطل به معنای این شکلی حرام نیست و هیچ احدی در این عالم بدون بازی یا سرگرمی تفریح یک تفنن و اموری از این قبیل خالی نیست. وزندگی را نمی‌شود از آن تخلیه و مجزا کرد. چون یقین داریم که شارع استفاده اطلاق ندارد پس نمی‌توانیم به اسناد این ادله تمسک کنیم. چون یقین داریم که مطلق لهو و لعب مورد نهی تحریمی قرار نگرفته است. یکی از این دو کار را باید انجام دهیم که با این علم خارجی که قرینه لُبیه خارجیه است یقین داریم که بازی مطلق است، پس لعب نمی‌تواند حرام باشد. اصلاً این خلاف واقعیت جاری زندگی و خلاف سیره متشرعه است در خود زمان معصوم هم اصحاب سرگرمی داشتند و چنین چیزی اگر می‌خواست منع شود یک عسر و حرج عجیبی است که با معنای این‌گونه نمی‌شد. اگر بود، آن‌چنان گفته می‌شد که دیگر آشکار بود و همه هم می‌دانستند حال اینکه این‌طور نیست معلوم می‌شود که این مطلق مراد نیست. آن‌وقت این ادله برفرض اینکه ظهور در حرمت داشته باشد با این‌ها باید چه کنیم؟ یا باید این‌ها را حمل بر تنزیه کنیم بگوییم نهی از مطلق لهو و لعب تنزیهی است و فقط کراهت را بیان می‌کند یا اینکه ظهور و تحریم آن را بگیریم و دیگر نمی‌توانیم به اطلاق تمسک کنیم البته اینجا از مواردی است که سابق می‌گفتیم اگر یقین داریم که اطلاق مراد نیست. اطلاق ساقط است.

در موارد مشکوک می‌شود به اطلاق تمسک کرد یا نه؟ دارای اختلاف بود. در موارد مشکوک بعید است به خاطر آن جریان به اطلاق تمسک کرد. حداقل در اینجا نمی‌شود تمسک کرد. این نوع مسابقه‌هایی که بین دو طرف رایج بوده است ازاین‌جهت است که این دلیل هم تام نیست. البته ادله لهو و لعب و باطل را مفصل‌تر بحث خواهیم کرد. گرچه روح کلام این است که آنچه برای حرمت لهو و لعب استدلال به آن شده است دو قسم است؛ بخشی دلالت ندارد، بخشی هم دلالت دارد. ولی از خارج می‌دانیم که اطلاقش مراد نیست؛ و لذا قاعده کلی که بگوییم مطلق لهو و لعب حرام است و قطعاً وجود ندارد. ادله‌ آن به دو بخش تقسیم می‌شود بخشی که دلالت ندارد؛ یک‌بخشی هم که ظاهر لفظی‌ آن دلالت دارد. این قرینه خارجی مانع از انعقاد اطلاق در آن می‌شود.

# جمع‌بندی ادله پنج‌گانه

بنابراین پنج دلیلی که برای حرمت مسابقه به‌غیراز آلات و بدون رهان اقامه‌شده بود هیچ‌کدام تام نبود و دلالت بر حرمت نداشت و لذا اثرات ربا است. در طرف قائلین به جواز قبل از **اصالة الاباحه** ممکن است ما شواهد دیگری داشته باشیم ازجمله سیره، پنج دلیل حرمت کنار رفت. در طرف جواز، می‌شد دلیلی اقامه کرد یکی همین سیره عقلایی و سیره متشرعه است.-گفتیم دلیل اخص است- منتها از دلیل دوم اطلاق حرمتی استفاده نمی‌شود.

مناقشه دوم همین بود که عرض کردم. این پنج دلیل کنار می‌رود.

 در طرف مقابل جواز علاوه بر اینکه وقتی دلیل بر تحریم تمام نشد جای برائت و اباحه است بنا بر آنکه در شباهت حکمیه و در تحریمیه قائل به احتیاط نیستیم و لذا اینجا قائل به برائت **می‌شویم «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي ... مَا لَا يَعْلَمُون‏‏»[[2]](#footnote-2)** و امثاله، منتها علاوه بر این اصل عملی و قبل از این اصل عملی ممکن است کسی برای جواز به سیره هم تمسک کند و آن این است که مسابقات بین افراد بدون رهان و آلات قمار رواج داشته است و رواج آن‌هم کم نبوده است، دلیل منع که پیدا نشد سیره می‌گوید ادله رادعه جایز است که همان پنج دلیل بود، این‌ها که تمام نشد. از آن‌طرف سیره عقلائیه در زمان معصوم و حتی متشرعه هم وجود داشته انواع مسابقاتی که بین افراد گذاشته می‌شود مثلاً در کشتی، در دویدن، این‌ها چیزهایی بود که آن زمان هم متداول بوده است قطعاً برخی از مسابقات بدون آلات و رهان متداول بوده است و در منظر معصوم بوده است و ردع هم ثابت نیست.

سؤال: سیره عقلائی است یا سیره ائمه؟

جواب: همان سیره متشرعه است.

بنابراین قطعاً سیره عقلائیه بلکه سیره متشرعه وجود دارد. در بین متشرعه هم حتماً این رواج داشته است و ردعی هم وجود ندارد، چون آن پنج دلیلی که می‌توانست رادع و مانع باشد همه را مناقشه کردیم پس سیره هست و منع هم نیست. چون آن پنج دلیل رفت کنار آن‌وقت این سیره عقلا بلکه متشرعه با تقریرهای متفاوتی که در جای خود دارد دلالت بر جواز می‌کند؛ بلکه ممکن است کسی بگوید سیره حتی از خود معصومین است.

مثل قصه امام حسین و امام حسن چند تا قضیه در مورد ایشان هست.

و لذا سیره اینجا هم عقلائیه است و هم متشرعه و لا یبعد که بگوییم حتی در معصوم هم‌چنین سیره‌ای وجود داشته است و لذا سیره بر جواز داریم. البته این سیره بر جواز چون دلیل لبی است نمی‌شود به اطلاق آن تمسک کرد.

در ادله لعب، مطلق لعب را می‌گفتیم، یعنی یقین داریم که مطلق بازی نیست فقط خصوصیت مسابقه به غیر رهان را استشهاد می‌کردیم یک حالت دوری می‌شد ولی چون اعم است و غیرازاین هست اطلاقش را می‌شکند البته تفطن شما به یک دور، تفطن خیلی خوبی است ولی جوابش این است. سیره عقلا در زمان معصوم رایج باشد نه همیشه، عقلا بما هم عقلا در زمان معصوم این کار را می‌کردند و خیلی رواج داشته است و معصوم منع نکرده است سیره آنجا با عدم ردع ثابت می‌شود سیره متشرعه چیزی بالاتر از این است می‌گوید از حیث متشرعه بودن این کار را انجام می‌دادند. آن‌هم به شکل دیگری کشف می‌کند تفصیل سیره عقلا و متشرعه و فرق آن دو در اصول است ولی اجمال این است.

گفتیم سیره دلیل لُبی است جاهای یقینی‌ آن را می‌شد أخذ کرد ولی در سیره عقلا و متشرعه قطعاً فراتر از این‌ها چیزهای دیگری هم هست؛ بنابراین سیره به‌صورت فی‌الجمله جواز را اثبات می‌کند اما هر جا که شک داشته باشیم برائت جاری می‌شود چون ادله حرمت جاری نشد.

# بحث اخلاقی

چند هفته است ما چیزی نمی‌گوییم حالا عرض کنیم.

 دو تا سوره شریفه معوذتین و آیات دیگری در قرآن است که به مقوله استعاذه اشاره‌کرده است و استعاذه مسائل مهمی است که چند نکته‌ای راجع به آن عرض می‌کنم در این سوره شریفه تفاوتی بین این دو سوره است از جهاتی که یکی دو تا را عرض می‌کنم بعد هم کمی راجع به مفهوم استعاذه صحبت می‌کنیم.

در سوره ناس، یک ویژگی این است که مستعاذبه را چند تا از اوصاف خدا قرار داده است **«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ» که سه تا از اوصاف خداوند مستعاذبه است** و می‌گوید به این اسامی مبارک خدا پناه ببر «**ِرَبِّ النَّاسِ َملِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ**»، اما مستعاذٌمنه «**مِن شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ**»، اینجا مستعاذبه، مسائل معنوی و وسوسه‌هایی که از ناحیه جن و انس می‌آید محدود است. «**مِن شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ» آن وسوسه‌هایی** که از ناحیه جن و انس می‌آید و باعث گمراهی می‌شود. وسوسه‌های درون انسان هم درواقع یک منشأ بیرونی دارد گرچه منشأ درونی هم دارد ولی اینجا بیشتر به جنبه منشأ بیرونی توجه شده است.

در سوره ناس به استعاذه و پناه بردن و التجاه به اسامی مبارک خدا امر می‌کند سه اسم حسنای خدا و مستعاذبه اسامی الهی است رب و ملک و اله الناس و مستعاذمنه همان وسواس است که اصل معنای وسوسه این است که جایی که طلا و جواهری بوده است صدای کم و ظریفی که اینجا پیدا می‌شود آن‌ها می‌گفتند وسوسه، یا صدای چند سکه که تکانی می‌خورد یک صدای محدود و ظریفی دارد آن‌وقت این وسوسه‌های درون ‌به خاطر این وسوسه گفته‌شده است که یک صدای بسیار نهانی دارد که البته منشأ خیلی از آثار بزرگ می‌شود.

در سوره فلق مستعاذبه شامل اسمای خدا بود که چند تا ذکر کردم مستعاذمنه همان وسواس خناس است در سوره فلق مستعاذبه همان برب الفلق است یک اسم خداست ولی مستعاذمنه خیلی شمول دارد **«مِن شَرِّ مَا خَلَقَ»** همه شروری که در عالم است من شر ما خلق، بعدی‌ها ذکر خاص بعد العام است. پس در مستعاذبه در سوره ناس تفصیل بیشتر دارد در مستعاذمنه همان یک بحث مهم وسواس را آورده است در سوره فلق مستعاذبه خیلی محدود و مجمل است یعنی بحثی پیدا نکرد است، برب الفلق، اما مستعاذمنه در اینجا شمول دارد من شر ما خلق، بعد هم چند مورد به‌عنوان مصداق آورده است والا اصل آن **«من شر ما خلق**» است. این چیزی است که در این دو تا سوره است.

استعاذه متقوم به مستعاذمنه و مستعاذبه است، استعاذه مثل فرار است مثل انقطاع است می‌خواهد از جایی جدا شود و به‌جایی متصل شود آنکه از آن جدا می‌شود مستعاذمنه می‌شود آنکه به آن ارتباط پیدا می‌کند مستعاذبه می‌شود بنابراین مستعیذ شخصی است که فرار می‌کند و پناه می‌برد مستعاذمنه چیزی است که می‌خواهد از آن فرار کند و رها شود و مستعاذبه داریم که برای رهایی به آن التجاه پیدا می‌کند. استعاذه حداقل متقوم به این سه عنصر است مستعاذمنه، مستعاذبه، مستعیذ و در قرآن واژه استعاذه آمده است این‌ها هم‌خانواده هستند التجاه، استعاذه، لواذ، ملاذ است این‌ها واژه‌های هم‌خانواده و نزدیک به هم است اگر کمی دورتر رویم مثل واژه فرار و انقطاع و این‌ها در قرآن و احادیث آمده است به همین مسئله اشاره دارد. مجموعه این‌ها منظومه‌ای از واژهایی می‌شود که اشاره به حالت روحی بسیار مهم دارند التجاه، استعاذه، فرار، انقطاع و حتی توبه به یک معنا است، به یک‌شکلی این‌ها هم‌خانواده هستند یک نوع خارجی دارد که مثلاً گرگی تهدید می‌کند و فرار می‌کند یک پناهگاهی پیدا می‌کند. ولی یک التجاه معنوی و باطنی داریم که این در قرآن بیشتر مقصود است و برمی‌گردد به یک حالت روحی و روان‌شناختی که حال التجاه و تضرع و استعاذه باید باشد. آنکه در قرآن روی آن بسیار تأکید شده است آن است که این استعاذه باید یک حالت روحی باشد که از ایمان و یک نگاه درست به این عالم ناشی می‌شود آن‌وقت اگر به آن توجه کنیم باید این‌گونه بگوییم از ویژگی‌های انسان مؤمن این است که همیشه در حالت استعاذه است، یعنی همیشه نقاط آسیب و خطر را احساس می‌کند و لذا همیشه باید التجاه داشته باشد و پناه ببرد، اصل پناه بردن حالت روحی است که ناشی از توجه به خطرها است و توجه به راه فرار است و نقطه‌ای است که باید به آن توجه کرد. این حقیقت مسئله است.

 انسان مؤمن کسی است که این حال استعاذه و التجاه همیشه در او زنده است، این حالت، عملاً در رفتارها خودش را نشان می‌دهد پس این التجاه و استعاذه و استلاذه و توبه و انابه فرار و انقطاع که هم خانواده هستند همه به یک حقیقت روان‌شناختی اشاره می‌کند چون این‌ها التجاه و استعاذه خارجی که نمی‌خواهد بگوید روح و اساس این التجاه و استعاذه درونی است که در درون خودش این عالم را پر از خطر ببیند و چون پر از خطر است برای رهایی دائماً نگاهش به خدا باشد و روحش متوجه حضرت حق باشد برای اینکه نجات و رهایی پیدا کند.

نمود این استعاذه آنچه در عالم خارج از گناه فرار می‌کند می‌شود و از معصیت به سمت طاعت می‌رود ولی حقیقت آن، حقیقت روان‌شناختی و درونی است اینکه اینجا امر می‌شود بگو، این بگو درواقع در درون تو در این عالم محقق باشد در کتب اخلاق و عرفان عملی آمده است که حالت استعاذه و التجاه مقامی است از مقامات سلوک نفس و معرفت سیر و سلوک روحی و نفسانی، این حالی است که برای کسی دست می‌دهد که هم دنیا را شناخته است و به مخاطر و مضال دنیا توجه دارد و هم اینکه خدا نقطه پناهگاه است که می‌تواند او را نجات دهد و اینکه توجه حضرت حق و تمسک قلبی و توسل قلبی به حضرت حق موجب می‌شود که بتواند از این‌ها نجات پیدا کند بنابراین مسئله استعاذه، التجاه، تضرع و ابتهال، انقطاع و فرار یک نوع اقوال قلبی است که اگر در انسان باشد در عمل انسان بروز پیدا می‌کند.

و صلی‌الله علی‌محمد و آل محمد

1. **- الفصول المهمة في أصول الأئمة (تكملة الوسائل)، ج‏2، ص: 242.** [↑](#footnote-ref-1)
2. **- وسائل الشيعة، ج‏15، ص: 369.** [↑](#footnote-ref-2)